قاسم پورحسن، استادیار گروه فلسفه از عدم اهتمام جامعه به تفکر می‌گوید

آغاز فکرورزی، پرسش است

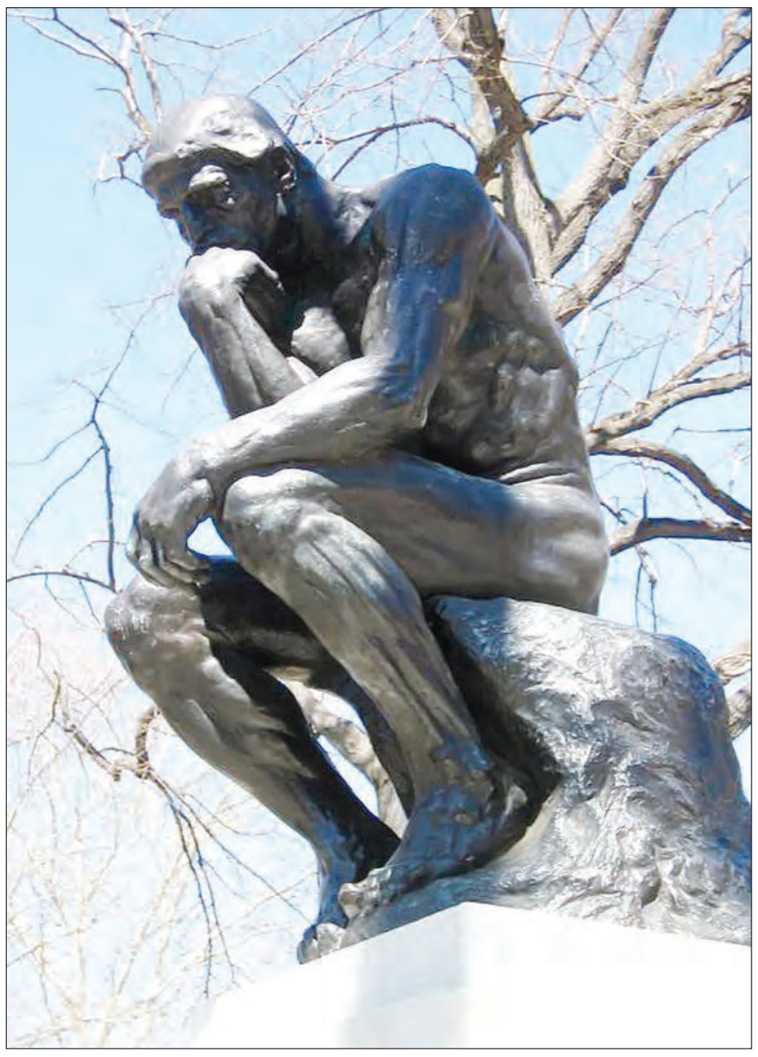

طرح نو- مجتبی پارسا | موضوع تفکر در ایران، مسأله بسیار بحث برانگیزی بوده است. از موسع‌ترین معنی آن گرفته تا کوچکترین ظهورات و تجلیاتش. همواره بحث بر سر این بوده که چرا برای اکثر مردم در جامعه، برخلاف آموزه‌های دینی و عرفی موجود که بر محمود بودن تفکر، انگشت تأکید نهاده است، جایگاهی ندارد. گویی قانون نانوشته‌ای بر قبیح بودن آن، در ذهن جامعه رخنه کرده است. عوامل مختلفی را شاید بتوان برای عدم اهتمام جدی به تفکر در ایران برشماریم. عوامل تاریخی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی هر یک به سهم خود در این معضل دخیل هستند. ما در مصاحبه‌ای که با قاسم پورحسن، استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه داشتیم، دلایل تاریخی و اجتماعی این مسأله را پی گرفتیم.

قاسم پورحسن معتقد است، آغاز فکرورزی، پرسش است؛ و هر جامعه‌ای اگر نتواند قدرت ایجاد و تولید تفکر را داشته باشد، از حیات باز می‌ماند. «تفکر» از نگاه این استاد دانشگاه چیزی است که توسط آن «بتوان یک نظریه غالبی را در یک موضوع یا مسأله‌ای، در یک جامعه شکل داد؛ به نحوی که سبب تغییر بنیادین و دگرگونی اساسی شود. جامعه ما هنوز اهتمام جدی به تفکر ندارد. فقر تفکر ما ناشی از این است که ما هنوز وارد دنیای جدید نشده‌ایم و جامعه ما هنوز نتوانسته به اهمیت تفکر در دوره جدید، پی ببرد».

آیا می‌توان افرادی نظیر غزالی را که با فلسفه‌ورزی مخالفت داشتند دلیل تاریخی برای عدم‌اهتمام به تفکر دانست؟

من به‌طورکلی موافق این دیدگاه نیستم که «دین‌داران» و در معنای بسیار خاص آن، «ایمان‌گرایان»، مخالف تفکر باشند. این یک فهم نادرستی از غزالی است که مخالفت او با فلسفه، یعنی مخالفت او با تفکر. غزالی دغدغه دین داشت؛ اما سرسازگاری با یونان و سنت یونانی را نداشت. این فهم نادرستی است که ما گمان می‌کنیم، کسانی که دغدغه دین دارند - مانند غزالی و فخر رازی - با تفکر مخالف‌اند؛ خیر. غزالی با عقل فلسفی، به معنای عقل یونانی مخالف است. وقتی غزالی با فلسفه مخالفت می‌کند، گمان می‌کند که جامعه دینی، دین را در سنت یونانی فهم می‌کند. لذا با یونانی‌زدگی مخالفت می‌کند. تنها تلقی نادرست غزالی این بود که فکر کرد فارابی و ابن‌سینا یونانی زده‌اند. چه کسی منکر است که غزالی، حتی در آثار دوره پایانی‌اش، حجم گسترده و عمیقی از تفکر را ارزانی می‌داشت؟ به‌طور مثال در معراج السالکین، یا مشکات الانوار، غزالی نوعی از تفکر را ارایه می‌کند که کاملا برخاسته از آموزه‌های دینی است. هیچ تردیدی نیست که همه آثار غزالی مشهون از تفکر، از نوع خاص است؛ نه لزوما تفکر فلسفی. این گونه نیست که تفکر مساوی باشد با اشتغال به فلسفه. اشتغال به فلسفه، نوعی از تفکر است.

با این گزاره موافقید که در ایران تفکر وجود ندارد؟

من بعید می‌دانم کسی با این دیدگاه موافق باشد که در ایران تفکری وجود ندارد؛ اما می‌شود با این موافق بود که تفکرورزی اندک است. ما نمی‌توانیم تفکری که در ایران، از ابتدای شکل گیری دوره جدید (ایران دوره اسلامی)، که تمدنی را شکل داده است، مبتنی‌بر تفکر ندانیم. من قایل به انقطاع تفکر نیستم؛ بلکه قایل به استمرار تفکر هستم. سنت تفکر در ما وجود داشت. یعنی گاهی در مکتب مراغه، گاهی در مکتب اصفهان و گاهی در مکتب طهران (تهران)، ما نمی‌توانیم قایل به گسست تفکر در ایران باشیم اما حقیقت این است که به میزانی که جامعه به تفکر نیاز دارد، تفکر شکل نمی‌گیرد. ما در حوزه‌های بسیار اندکی تفکر می‌ورزیم. حقیقت این است که در حوزه‌های بنیادی که نیازمند تفکر در آنها هستیم، تلاش جدی نمی‌کنیم. می‌توانیم یک معنای تفکر را بازخوانی مداوم تلقی کنیم. بازخوانشی از فرهنگ، سنت و عقلانیت. در این صورت می‌توان دید که در جامعه ایران، همچنان از عقل واهمه دارند. حتی در سخن بزرگان و متفکران معاصر ما، این نگاه وجود دارد. آنها عقل را به هیچ وجه به مثابه یک منبع نمی‌پذیرند. حداکثر می‌توانیم به ساحت معرفتی عقل، رأی بدهیم. عقل نمی‌تواند انشایی بکند یا حکمی تأسیس کند. بله؛ من این ضعف را می‌پذیرم؛ اما این به معنای آن نیست که در جامعه ایران، تفکر وجود ندارد.

می‌توان این‌گونه سخن گفت که ما در دوره قدیم و تفکر کلاسیک مانده‌ایم؟

سه مسأله مهم در باب تفکر در ایران معاصر را باید ارزیابی کرد. که نکته نخست، پاسخ به سوال شماست؛ و آن این است که تفکر در ایران نباید با هماوردی تفکر در مغرب زمین، مقایسه شود. در غرب، چرخشی شکل گرفت به نام «روش آگاهی» و مفهوم جدیدی از زندگی، انسان و جامعه به‌وجود آمد و به عبارت عام‌تر، فهم جدیدی ظهور و بروز پیدا کرد. به‌طورکلی مرزی میان دنیای قدیم و دنیای جدید شکل گرفت. در ایران چنین وضعیتی به‌وجود نیامد. در ایران، ما هنوز در دنیای قدیم و نه در دوره و دنیای جدید هستیم و فهم ما از زندگی، جامعه، انسان و مناسبات، فهمی کلاسیک است. ما وارد دنیای جدید و وضع جدیدی که بتوانیم فهمی سراسر متفاوت و بنیادین نسبت به زندگی، جامعه و انسان داشته باشیم، نشده‌ایم. ما چنین چیزی را می‌پذیریم. چراکه چرخش روش آگاهانه به‌وجود نیامد.

این مسأله بسیار مهمی است. یعنی در پرتوی تغییر در روش، فهمی که از قدرت، حکومت و مناسبات اجتماعی وجود دارد، می‌تواند کاملا متفاوت از وضعی باشد که در گذشته وجود داشت. به همین علت است که ما وقتی به غرب و مناسباتشان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که فهمشان نسبت به دولت، سراسر متفاوت است از فهمی که پیشتر نسبت به حکومت وجود داشت. پیشتر دنبال بهترین حاکم بودند، اما در دوره جدید، به دنبال بهترین شیوه حکومتگری هستند. این ناشی از به‌وجود آمدن تفکر انبوهی است که سبب این وضع شد.

تلقی ما این است که اگر از دیگران، امری را اقتباس کنیم، این بخشی از تفکر است. خیر. این تنها، بخشی از گردآوری است. این تفکر نیست. بسیاری از دانشجویان، اساتید و محققان، مقاله و کتاب می‌نویسند، اما تولید فکر نمی‌کنند

تالیف و گردآوری را تفکر نمی‌نامید؟

خیر. سخن من این است که ما شاید نسبت به تفکر باید وضع متفاوتی در پیش بگیریم. گاهی وقت‌ها، تلقی ما این است که اگر از دیگران، امری را اقتباس کنیم، این بخشی از تفکر است. خیر. این تنها، بخشی از گردآوری است. این تفکر نیست. بسیاری از دانشجویان، اساتید و محققان، مقاله و کتاب می‌نویسند، اما تولید فکر نمی‌کنند. ما در حال حاضر در ایران، شاید بسیار بیشتر از کشورهای پیشرو، حجم تولید مقاله داریم؛ اما حجم تولید فکر نداریم. ما گمان می‌کنیم که اگر تولید کتاب و مقاله کردیم، آن را مساوی با تفکر می‌دانیم. این، تولید علم و تفکر نیست. تفکر یعنی این که بتوان یک نظریه غالبی را در یک موضوع یا مسأله‌ای، در یک جامعه شکل داد؛ به نحوی که سبب تغییر بنیادین و دگرگونی اساسی بشود. یعنی منتج به یک نتیجه متفاوت نسبت به وضع پیشین بشود.

نکته سوم این است که ما متاسفانه، دست به بازخوانی نمی‌زنیم. تلقی نادرست ما این است که باید همواره از ابتدا شروع کنیم. غرب می‌تواند مسأله مهمی را به ما بیاموزاند و آن، این است که غربی‌ها، دایما در حال بازخوانی گذشته خودشان هستند. این بخشی از تفکری است که در غرب وجود دارد. ما به این دلیل که دست به بازخوانی گذشته نمی‌زنیم، حجم تفکر و فکرورزی ما اندک است. ما رابطه‌مان را با گذشته قطع کرده‌ایم. فکر مسأله‌ای نیست که دایما از ابتدا شروع شود.

من بارها اعلام کرده‌ام که علوم انسانی موجود، محصول عقل جمعی بشر است. ما نمی‌توانیم از صفر شروع کنیم و به بهانه‌های مختلف، تمام علوم‌انسانی موجود را کنار بزنیم. بنابراین، ما نیازمند بازخوانی‌های مکرر هستیم.

یعنی امروزه به تولید فکر، اهمیتی داده نمی‌شود؟

بله. من فکر می‌کنم، متاسفانه امروزه به تولید فکر، بهای جدی داده نمی‌شود. به عمر یک استاد، یا دانشجو یا محققان ما که باید ثمرات آن در خدمت جامعه قرار بگیرد، بها نمی‌دهیم. به همین دلیل، به تدریج از ورطه تولید فکر و تولید علم باز می‌مانیم. تنها، آن مقداری که نیاز داریم را شکل می‌دهیم. جامعه‌ای که به فکر بها ندهد، می‌تواند تفکر، بی‌بها و بی‌قدر بشود.

متاسفانه، جامعه ما هنوز نتوانسته به اهمیت تفکر در دوره جدید، پی ببرد. راهش این است که ما باید به تفکر، قدر بدهیم. ما نباید به دلایل نادرست، کسانی که روزها، ماه‌ها و سال‌ها تلاش می‌کنند و عمر خود را صرف شکل دادن اندیشه‌ای می‌کنند، بی‌قدر بدانیم.

قویا معتقدم که غرب، به اندیشه و تفکر بها داد؛ و هر فکری که امروز تولید می‌شود، ناشی از اهمیت و جایگاهی است که آنها به تفکر دادند. ما اگر می‌خواهیم دست به تولید تفکر بزنیم، چاره‌ای نداریم جز این که این اندیشه و دیدگاه در ما شکل بگیرد که ارزش تفکر مساوی است با زنده ماندن جامعه.

این که ما به تفکر بها نمی‌دهیم، آیا ریشه در تاریخ ایران دارد؟

خیر؛ من به‌طور کلی با نگاه هیستوریسیزم (Historicism) درباره تفکر مخالف هستم. من این ترکیب را در معنای «اصالت دادن به تاریخ در باب شکل گیری تفکر» به کار می‌برم؛ نه به معنای بازخوانی تاریخی. با پذیرش این نگاه، شما مجبور به پذیرش جبر تاریخی و اصالت دادن به فرآیندهای تاریخی می‌شوید؛ و آنگاه متوقف در آن خواهید شد. یعنی اراده و اندیشه انسان را تنها در درون کل‌نگری‌های تاریخی قرار بدهید. خیر. من مرادم این نیست که وقتی توصیه می‌کنم دست به بازخوانی تاریخی بزنیم، چون غرب نگاه اصالت تاریخی دارد، توانسته است این کار را انجام دهد. مراد من این است که فقر تفکر ما ناشی از این است که ما هنوز وارد دنیای جدید نشده‌ایم. در دنیای جدید، وضع تفکر، متفاوت از گذشته است. این مسأله بسیار پراهمیتی است. من در یکی از سخنرانی‌هایم در هفته گذشته که در باب تفاوت‌های بنیادین دنیای قدیم و دنیای جدید بود، گفتم که دنیای جدید نیاز به تفکر دارد. دوره جدید دیگر مانند دنیای قدیم نیست که اگر انبوهی از کسانی که تنها از آگاهی برخوردار هستند و دست به گردآوری‌هایی می‌زنند، بتواند برای جامعه سودمند باشد.

امروز، حیات، پویایی و کارآمدی یک اندیشه در یک جامعه، به تولید فکر است. من باز هم اعلام می‌کنم از زمانی که ما صاحب دانشگاه شدیم، تاکنون نتوانسته‌ایم قصد و مقصود اصلی دانشگاه را دریابیم. ما همچنان درحال تالیف و گردآوری هستیم. ما نتوانسته‌ایم که بیرون از این تالیف بایستیم و نگاه کنیم که به چه چیزی نیازمندیم و چه باید بکنیم. به چه اندیشه یا فکری باید بها بدهیم یا برای آن، زمان بگذاریم. ما اندیشه‌ای را که باید در مورد نیازها و اقتضائات و پاسخ‌هایی که باید به آنها داده شود، چیزی نمی‌دانیم. بنابراین، حجم دانشجو، دانشکده و دانشگاه اهمیتی ندارد. چرا ایران هنوز نمی‌تواند با این حجم دانشجو و اساتید، اندیشه‌ای را تولید کنند که حتی یکی از آنها در دنیا درحال تدریس باشد؟ ما نه دانشجو، استاد و متفکر کم داریم و نه تعداد کتاب‌ها و مقالاتمان کم است. اما همه این مقالات و کتاب‌ها، تنها و تنها، تالیف هستند. وقتی نگاه می‌کنیم به‌سال ۱۹۶۳، متفکری تنها در ۲صفحه، نظریه توجیه را در باب معرفت دگرگون کرد. این به معنای آن است که لزوما ما در تفکر نباید با حجم انبوهی از گردآوری روبه‌رو باشیم. در صورتی که تاریخ ایران این‌گونه نبوده است. ابن‌سینا و فارابی دست به تفکر و تولید فکر زده‌اند. متاسفانه، ما بیش از اندازه نگاه اصالت تاریخی داشته‌ایم. تلقی ما این بود که متفکران پیشین‌مان صاحب اندیشه‌ای هستند، ما نمی‌توانیم و قدرت نداریم که دست به تفکر بزنیم. همین موضوع، مقداری ما را باز داشت. اما زمانی که در غرب بازخوانی گذشته صورت می‌گیرد، به معنای بهره بردن از گذشته است.

باید تاسف بخوریم که در عرض ۵۰ سالی که ما این اندازه محقق، دانشگاه و دانشجو داشتیم، چرا یک اندیشه بنیادین از متفکران ایرانی در دنیا تدریس نشود؟ اگرچه ما در بخشی از حوزه‌ها صاحب فکر هستیم؛ اما متاسفانه این فکر، نتوانسته تبدیل به یک دیدگاه و نظریه مسلطی شود. لذا راهی که برای بنده متصور است، اندیشیدن دوباره دانشگاه‌هاست. دانشجوها و اساتید باید دوباره بیندیشند. محققان و اندیشمندان ما باید در یک بازاندیشی به اهمیت تفکر در دنیای آینده پی ببرند. دنیای آینده ما، انبوهی از مقالات و نوشته‌ها نیست؛ بلکه تولید فکر است.

موافقید با این گزاره که «انسان زمانی از تفکر و گفت‌وگو - که اصلی‌ترین تجلی تفکر است - سر باز می‌زند، که دلایل کافی برای پذیرش باورها و دفاع از متعلق‌های تفکرش ندارد»؟

این دلیل، شاید یکی از دلایل به‌زعم من ضعیف حتی برای عدم اقبال به سوی تفکر باشد. ما گاهی می‌بینیم که ممکن است انسان عاجز باشد از این که بتواند قراین و شواهدی را برای تفکر خود، فراهم بکند؛ اما در عین حال، او در پرتوی تلاش‌های بنیادین، جدی و عمیقی که شکل داد، قایل به کارآمد بودن آن تفکر است. فراهم کردن ادله، یکی از بحث‌های توجیه آن تفکر است. شاید ما همچنان این مناقشه را داشته باشیم که فراهم کردن چه مقدار از ادله، سبب می‌شود که ما کفایت ادله را درباره یک تفکر داشته باشیم ابن‌سینا، پرسش‌های بسیاری به‌خصوص در مقدمه «منطق المشرقیین»، درباره تفکر مطرح می‌کند. آغاز فکرورزی، پرسش است. ما چه می‌خواهیم؟ در کجای جهان ایستاده‌ایم؟ چرا نیاز به تفکر داریم؟ من معتقدم هر جامعه‌ای اگر نتواند قدرت ایجاد و تولید تفکر را داشته باشد، از حیات باز می‌ماند. لذا، فراهم کردن و اقامه دلیل برای توجیه یک اندیشه، در حقیقت توأم با آن تفکر است. این گونه نیست که ما چون نمی‌توانیم دلیلی اقامه کنیم، در یک مرحله از تفکر بایستیم. همواره دلیل آوری همراه با تفکر است. سخن مهم من این است که جامعه ما هنوز اهتمام جدی به تفکر ندارد. تفکر نیازمند زمان، هزینه و التفات و اهتمام است. جامعه ما باید التفات به اهمیت تفکر پیدا کند. از آن پس است که می‌توانیم مولفه‌ها، عناصر و دلایل آن تفکر را برایش فراهم کنیم.

سلطه طولانی‌مدت جریان‌های قشری بر ایران، اصل تفکر را مذموم ساخته است

ادامه از صفحه ۹

-اما متصوفه توانایی قرار گرفتن در جایگاه معتزله را نداشت...

آنها می‌خواستند در جامعه ایرانی نقش معتزلیون را بازی کنند، اما هرگز چنین قابلیتی نداشتند. همین شرایط نیز موجب شد که ما هر روز از دوران شکوفایی علمی ایرانی و اسلامی دورتر شدیم.

- بعد هم که ایران درگیر اختلافات شدید داخلی شد و به‌طورکلی باب عقل و عقلگرایی مسدود شد...

همین‌طور است. اما در دوران قاجار یک اتفاق دیگر و بسیار مهم افتاد و آن‌هم جنگ بین ایران و روس و شکست از روس‌ها و قراردادهایی چون ترکمانچای است. در این مقطع جامعه ایران از یک‌سو با گسترش روابط بین‌الملل و ارتباط با غرب با اندیشه‌های جدید آشنا شد. اندیشه‌هایی که حدود یک قرن در اروپا رواج یافته بود و برخورد جامعه ایران با این دیدگاه‌ها تاثیرات بسیاری به همراه داشت. از سوی دیگر پس از شکست از روس‌ها این سوال مهم در جامعه مطرح شد که چگونه ایران و روسی که دو قدرت هم‌وزن بوده و توازن قوا میان آنها برقرار بود، ناگهان به اندازه‌ای افول و سقوط کرده که دیگر تاب برابری و مقابله با تجاوز روس‌ها را ندارد. بنابراین تلاش برای پاسخ به این پرسش و همچنین رویارویی با اندیشه‌های جدید شرایطی را پدید آورد که زمینه‌ساز بروز و ظهور جریان‌های روشنفکری و به عبارتی منورالفکرها شد و همین جریان‌ها زمینه‌ساز انقلاب مشروطه و حوادث و رخدادهای پس از آن شدند.

-در جامعه امروز ما عباراتی رایج است مانند این‌که «فلانی زیاد فکر کرده و دیوانه شده»، «زیاد فکر نکن»، «چرا تو فکری؟» آیا این عبارات نشان‌دهنده این نیست که هنوز هم تفکر انگار امری مذموم است؟

اگر خیلی بدبینانه به موضوع نگاه نکنیم، حداقل این است که در فرهنگ عامه ما نه در میان خواص، فکر کردن خیلی امر پسندیده‌ای نیست. متاسفانه در فرهنگ عامه ما به کوچکترها گفته می‌شود که «خیلی نباید درباره موضوعات مهم فکر کنی چون ممکن است دیوانه شوی» معنی و مفهوم چنین نظراتی این است که اگر فکر نکنی هم اتفاق خاصی نمی‌افتد و اگر فکر نکرده کاری را انجام دهی، خیلی با مشکل روبه‌رو نمی‌شوی و از راه‌های ساده‌تر هم می‌توانی به نتیجه برسی. البته به صراحت نمی‌توان در این امور حکمی صادر کرد. اما احتمال زیادی دارد که غلبه جریان‌های قشری و ظاهربین بر جامعه ایران، آن‌هم برای دوران طولانی و چند صد ساله اثرات مخربی بر جریان فکری ایرانی - اسلامی داشته که ما گوشه‌هایی از این اثرات را امروز هم شاهد هستیم.

گفتار

تفکر در جامعه ایرانی درونی نشده است

شهلا کاظم پور
جامعه‌شناس

مسأله تفکر در جامعه ایرانی مذمت شده نیست اما در میان مردم ما درونی نشده است، به این معنی که آحاد جامعه ما نیاموخته‌اند که تفکر کنند، در مباحث علمی شرکت یا این‌که حتی با هم بحث کنند. در حقیقت در جوامعی که زندگی انسان‌ها در آن مبتنی‌بر روزمرگی است و انسان‌ها درگیر رتق و فتق امور روزانه هستند، میزان تفکر به حداقل می‌رسد. البته تفکر و تعقل در دنیای مدرن امروزی منوط به این است که انسان‌ها وقت آزاد داشته باشند. وقت آزاد به این معنی که بتوانند با فراغ خاطر روی هر مسأله و موضوعی فکر کنند. این دو لازم و ملزوم هم محسوب می‌شوند. کسی که دچار روزمرگی می‌شود وقتش را هدر می‌دهد و چون وقتش را به بیهودگی از دست می‌دهد، نمی‌تواند تفکر داشته باشد. در جامعه ما هم همین مشکل وجود دارد؛ مردم سراسر روز درگیر روزمرگی هستند. صبح که از خواب بیدار می‌شوند بلافاصله باید به محل کار برسند. ترافیک و شلوغی خیابان تأثیر بدی روی اعصاب آنها می‌گذارد. در طول روز نیز همه انرژی‌شان صرف کار کردن می‌شود. همه این امور به سرعت و پشت سر هم انجام می‌شود. تکرار و تکرار می‌شود و عادت هر روزه مردم می‌شود که این روزمرگی است. حتی کارهای معمولی روزانه ما هم با برنامه‌ریزی و تعقل همراه نیست.

در حقیقت در جوامعی که زندگی انسان‌ها در آن مبتنی‌بر روزمرگی است و انسان‌ها درگیر رتق و فتق امور روزانه هستند، میزان تفکر به حداقل می‌رسد. البته تفکر و تعقل در دنیای مدرن امروزی منوط به این است که انسان‌ها وقت آزاد داشته باشند. وقت آزاد به این معنی که بتوانند با فراغ خاطر روی هر مسأله و موضوعی فکر کنند

جامعه‌ای که تفکر در آن جایی ندارد، در مسیر توسعه‌یافتگی قرار نمی‌گیرد. توسعه‌یافتگی به سر و وضع انسان‌ها و سواد و پول و ثروت نیست؛ بلکه توسعه فردی و اجتماعی این است که انسان بتواند از وقتش حداکثر استفاده را بکند. از نظر جسمی و روحی برای خودش برنامه‌ریزی کند. وقت روزانه‌اش را طوری تنظیم کند که بتواند به ورزش، سرگرمی، مطالعه و دیگر تفریحاتش برسد.

برنامه‌ریزی و تفکر لازمه نظم در زندگی است. انسانی که در زندگی نظم و برنامه نداشته باشد، همه چیزش را باخته است. در کشورهای توسعه‌یافته این برنامه‌ریزی کردن در سیستم‌های حکومتی نهادینه شده، به‌طوری که برنامه‌ریزی‌های بلندمدت مثلا ۱۰ ساله برای همه امور دارند. به همین نسبت جامعه هم با برنامه و نظم پیش می‌رود. ما در کشورمان اگر از کسی در مورد برنامه‌هایش بپرسیم می‌گوید من از فردای خودم هم خبر ندارم چطور می‌توانم برنامه‌ریزی کنم. این یعنی باری به هر جهت بودن که بسیار برای فرد و جامعه مضر است. درحالی که ما اگر برنامه‌ریزی داشته باشیم حداکثر صرفه‌جویی در وقت، انرژی و سرمایه خود را خواهیم داشت.

شاید عده‌ای بگویند مردمی که در این جامعه زندگی می‌کنند محکوم به روزمرگی هستند؛ این را نمی‌توان پذیرفت. ما در جامعه‌شناسی اصطلاحی داریم با عنوان تأخر فرهنگی. به این معنا که تکنولوژی و ابزار آن وارد جامعه ما شده ولی ما برای این تکنولوژی زمینه‌سازی و برنامه‌ریزی نداشته‌ایم. تهران شهری است مثل همه پایتخت‌های دنیا ولی چنین بی‌نظمی و مشکلات حمل‌ونقل و ترافیکی را در دیگر نقاط دنیا شاهد نیستیم

شاید عده‌ای بگویند مردمی که در این جامعه زندگی می‌کنند محکوم به روزمرگی هستند؛ این را نمی‌توان پذیرفت. ما در جامعه‌شناسی اصطلاحی داریم با عنوان تأخر فرهنگی. به این معنا که تکنولوژی و ابزار آن وارد جامعه ما شده ولی ما برای این تکنولوژی زمینه‌سازی و برنامه‌ریزی نداشته‌ایم. تهران شهری است مثل همه پایتخت‌های دنیا ولی چنین بی‌نظمی و مشکلات حمل‌ونقل و ترافیکی را در دیگر نقاط دنیا شاهد نیستیم. همه این مشکلات ناشی از عدم برنامه‌ریزی در مدیریت و رسیدگی به امور جامعه است که می‌دانیم همه اینها باید از مجرای تفکر و تعقل بگذرد. با این حال این وضع اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌توان آن را تغییر داد. هم دولتمردان و هم مردم باید وادار به تفکر و برنامه‌ریزی در کارهایشان شوند، تا این معضلات زندگی فردی و اجتماعی ما روز به روز به شکل تصاعدی بزرگتر نشوند.

ادامه از صفحه ۹

فکر زمستانت بود؟

آیاتی که واژه‌هایی نظیر تفکر، تعقل، تدبر و اندیشیدن بارها و بارها در آنها تکرار شده است. در این آیات، اساس آفرینش انسان تفکر و تعقل در نشانه‌ها دانسته شده است.

یکی از شعرهای «بابا طاهر عریان» این است که:

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم
به دریا بنگرم دریا ته وینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان روی زیبای ته وینم

مورد دیگر که می‌توان متذکر شد، جایگاه اندیشیدن در ضرب‌المثل‌ها است که حاکی از اهمیت آن در ذهن عموم افراد جامعه است. در این دست ضرب‌المثل‌ها انجام کار بدون فکر نکوهش می‌شود و از سرانجام کاری که براساس تفکرورزی شکل گرفته، صحبت می‌شود. یکی از این ضرب‌المثل‌ها که آن را در خاطر دارم، این است که «آن روز که آوازت بود، فکر زمستانت هم بود؟» البته این ضرب‌المثل به شکل دیگری هم رواج پیدا کرده است که گفته می‌شود: «جیک‌جیک مستونت بود، فکر زمستونت بود؟» در ادبیات ما به «تنهایی» هم به‌عنوان اصلی برای انجام تفکر اشاره شده و همین‌طور از «شعر» به‌عنوان آشیانه تفکر یاد شده است. از همین رو است که بسیاری از شاعران ما در تنهایی کامل به سر می‌برده‌اند و از همین راه، دست به اندیشه‌ورزی می‌زدند.